

رازگشایی از تمثیل آیه شریفه ۱۷۹ سوره مبارکه اعراف

چکیده

شناسایی ویژگی‌های انسان از دیدگاه قرآن، همواره مورد توجه اندیشمندان اسلامی و به ویژه مفسران بوده است. در قرآن کریم، دو دسته از آیات درصدد تبیین این ویژگی‌ها برآمده‌اند. دسته‌ای از آنها به شناخت و ستودن وی پرداخته و گروهی نیز او را نکوهیده‌اند. از طرفی آیات مذکور گاه با تمثیل‌هایی بسیار دقیق و فراگیر همراه شده و سیمای واقعی و حقیقی یا ملکوتی انسان‌ها را به نمایش می‌گذارند. آیه شریفه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف / ۱۷۹). از آیات نکوهشی قرآن کریم است که این مقاله با استفاده از روش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع مکتوب و به‌ویژه تفاسیر شیعه و سنی در پی تحلیل و پاسخ به شبهات موجود و رازگشایی از تمثیل آن برآمده است. به اعتقاد پژوهشگر، اصالت تأمین لذت برای انسان و نقش قوه دافعه در نیروی جاذبه، ارتباطی با تشبیه انسان گمراه به انعام و چهارپایان ندارد و خصوصیتی به آن نمی‌بخشد. چنان که عبارت «اولئک کالأنعام» مترتب بر جمله وصفیه است که به تعلیل «لهم قلوب لا يفقهون بها...» اشاره دارد و به نوعی مستند جهنمی بودن بسیاری از جن و انس است. بر این اساس وجه شبه مذکور، با توجه به سیاق آیه عبارت از فقدان درک است که چهارپایان با انسان‌های تبه‌کار در آن مشترک هستند و آیه بر مجرای آیه شریفه «و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع إلا دعاء و نداء صمّ بکم عمی لایعقلون» قابل تحلیل است نه آیه «و الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الأنعام...»

کلیدواژه:

زر، انعام، جن و انس، قلب، عین، اذن

اصطلاحی است که در اینجا به دو مورد مهم آن اشاره می‌شود:

- ۱- ذرأنا: این کلمه ترکیبی از ذرء فعل ماضی و نا ضمیر متکلم مع الغیر است. ذرء در اصل به معنای منتشر و پراکنده ساختن است^۱ و برخی آن را به آفریدن معنا کرده‌اند^۲ ولی در اینجا به معنای نمایان ساختن آفریدگان و مخلوقات خداست، «ذرء الله الخلق» یعنی خدا آفریده‌ها را آشکار کرد^۳.
- ۲- الانعام: جمع «نعم» به معنای چهارپایان است^۴، این لفظ بیشتر درگاو، گوسفند و شتر استعمال می‌شود^۵.

بررسی شبهات

در ابتدای آیه شریفه خداوند ذیل عبارت «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» عاقبت و سرانجام آفرینش بسیاری از افراد انس و جن را دوزخ قرار داده است. از این رو در این جا دو شبهه اساسی و البته اعتقادی متصور می‌شود. نخست آن که این جمله با آیه شریفه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۶ و نظایر^۷ آن، در تعارض است. ودوم آن که این سخن مستلزم جبری بودن هدایت و شریعت و مجبور بودن انسان در اعمال و رفتار خود است. چنان که برخی از اندیشمندان اهل سنت برای اثبات باور جبر به آن تمسک کرده‌اند^۸.

برای پاسخ به دو شبهه مذکور باید به دو

شناسایی ویژگی‌های انسان از دیدگاه قرآن، همواره مورد توجه اندیشمندان اسلامی و به ویژه مفسران بوده است. در قرآن کریم، دو دسته از آیات درصدد تبیین این ویژگی‌ها برآمده‌اند. دسته‌ای که به ثناگویی و ستودن انسان پرداخته و به او بشارت هدایت، بهشت و رضوان داده است و گروه دیگری که او را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده است. آیه شریفه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف ۱۷۹). یکی از آیات نکوهشی قرآن کریم است که افراد گمراه را به چهارپایان تشبیه کرده است. این مقاله با استفاده از روش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع مکتوب و به ویژه تفاسیر شیعه و سنی در پی تحلیل و پاسخ به شبهات موجود و رازگشایی از تمثیل آن برآمده است. مطالب این اثر ذیل چند عنوان مفهوم‌شناسی، بررسی شبهات موجود در مفهوم آیه، تفسیر آیه و تحلیل تشبیه موجود در آیه و جمع‌بندی عرضه شده است.

مفهوم‌شناسی

واژگان متعددی در این آیه به کار رفته که نیازمند بررسی و مفهوم‌شناسی لغوی و

نکته مهم زیر توجه کرد:

الف) برای افعال اختیاریه انسان دو هدف متصور است، یکی هدف اصلی که غائی هم گفته می شود و دوم هدف عرضی که آن را تبعی نیز می نامند. مثال: وقتی نجار چوبها را برای ساختن دری می تراشد یک هدف اصلی دارد که عبارت است از ساختن در و هدف دیگری هم به تبع فرایند ساخت دارد که همان سوزاندن ضایعات به دست آمده از تراش چوب هاست.

ب) یکی از معانی لام جاره، عاقبت است که مؤلف مغنی الادیب در بیان معانی آن آورده است: «السابع عشر: الصبرورة، وتسمى لام العاقبه ولام المآل...»^۹. لام «لیکون» در آیه شریفه «فالتقطه آل فرعون لیكون لهم عدوا و حزناً»^{۱۰} و «لام» در بیان نورانی حضرت امیر علیه السلام «لدوا للموت، واجمعوا للفناء، واینوا للخراب»^{۱۱} نیز به همین معنا به کار رفته است.

آیه مورد اشاره چنین تفسیر و ترجمه شده که گرفتن موسی از آب و تربیت وی از سوی آل فرعون در نهایت به اندوه و ناکامی ایشان انجامید. حال آن که به طور قطع آنان در پی کسب چنین غرضی نبودند. چنان که در کلام امام علی علیه السلام چنین تصور شده که سرانجام ولادت، مرگ است و نتیجه کسب مال، فنا خواهد و عاقبت،

بناهای ساخته شده خراب خواهند گردد. روشن است که نه مراد و هدف غائی از زاد و ولد، مرگ است و نه اندوختن مال به قصد فنا صورت می گیرد و نه انگیزه بنا سازی، خرابی است. بلکه مراد از آیه و سخن امام (ع)، بیان این نکته ظریف است که فرجام امور مذکور و نتیجه آنها در نهایت چنان خواهد بود.

ج) هدف چه اصلی باشد و چه تبعی، به اراده فاعل عاقل مختار وابسته است ولی عاقبت هر چیزی آن است که امور و افعال به آن می انجامد. توضیح این که تعیین هدف در اختیار انسان است، لیکن نتیجه کار به دست او نیست. بر این اساس ممکن است انسان همچون خداوند نسبت به سرانجام کار ملتفت و آگاه باشد و ممکن است به طور کامل از آن غافل باشد که البته غالباً بلکه اغلب این گونه است.

حال با توجه به مقدمات بالا باید گفت «لام» در «لجهنم» برای عاقبت است نه غایت. بنابراین، شبهه تعارض این آیه با آیات دیگر قرآن که هدف از آفرینش انس و جن را عبادت خدا و شناخت او بیان کرده اند، بر طرف می گردد. زیرا جهنمی بودن بسیاری از انس و جن، نتیجه و فرجام کردار و رفتار آنان در دنیاست نه هدف خلقت آنان. حال آن که آیه شریفه «وما خلقت الجن والانس الا

چرائی تقدّم جنّ بر انس

در تفاسیر فریقین علت های مختلفی برای تقدّم جنّ بر انس در مسائل گوناگون از جمله خلقت و ورود به جهنم بیان شده است.^{۱۲} آنان برای اثبات ادعای خویش به ادله ای از آیات و روایات هم استناد کرده اند. لیکن هیچ یک از آنها قابل دفاع نیستند. زیرا اولاً مسئله تقدّم جنّ بر انس در امور پیش گفته تنها یک احتمال است. ثانیاً چنین دلایلی نمی توانند مدعای مطرح شده را اثبات کنند. ثالثاً این گونه توجیهات، تناسبی با محتوای آیه شریفه ندارند.

بنابراین بایستی وجه تقدیم جنّ بر انس در این آیه و آیه شریفه «وما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون» را در ساختار وجودی آندو جستجو کرد به طوری که متناسب با محتوای آیات باشد. بر این اساس به نظر می رسد از آن جا که جنّ نه مثل فرشتگان، مجرد از ماده اند که از هر گونه خواهش ها و خواسته های مبتنی بر ماده از جمله شهوت و غضب، مصون باشند و در نتیجه همیشه راکع و ساجد بوده و در حال اطاعت و عبادت باشند و نه مثل انسان چنان گرفتار ماده هستند که در مسیر اطاعت از اوامر و نواهی مولی و عبودیت ذات اقدس ربوبی جلّ شأنه، همواره با انواع سدّها و موانع صعب العبور و طاقت فرسا مواجه گردند. بلکه چنان که

لیعبدون» و آیات مشابه یا قریب المضمون با آن، بیانگر غایت آفرینش انس و جنّ است. از این رو جهنمی بودن بسیاری از انس و جنّ برای خداوند نه غایت اصلی است و نه تبعی تا آن که وابسته به اراده فاعل باشد. بلکه عذاب جن و انس، عاقبت و سرانجام زندگی بد آنان است.

بر این اساس چنان که در مقدمه گذشت اراده انسان به عاقبت و نتیجه امور تعلق نمی گیرد یعنی در اختیار او نیست و در اغلب موارد، به آن آگاهی ندارد. لکن خداوند متعال از عاقبت آن آگاه است. به همین دلیل است که باری تعالی وجود هر پدیده و معلول را به این علت که در نهایت به ذات اقدس ربوبی یعنی علة العلل ختم می شود، به خود نسبت داده است. نظیر آیه «لقد ذرأنا لجهنّم کثیرا من الانس والجنّ». با این توضیح شبهه تعارض بین آیات و نیز شبهه جبر برطرف می شود. زیرا لام در «الجهنّم» برای عاقبت و لام در «لیعبدون» برای غایت به کار رفته و جهنمی بودن هم سرانجام بسیاری از انس و جنّ است که در واقع، نتیجه اعمال و رفتار خودشان در این دنیا است که در سرای آخرت دامنگیرشان می شود؛ نه اینکه از ابتدای خلقت، اراده خداوند به عذاب آنان تعلق گرفته باشد و یک واقعه جبری اتفاق افتد.

«^{۱۵}مراد این است که نباید آفرینش ابلیس از آتش، منشأ خود برتر بینی شود، زیرا در این صورت بایستی فرشتگان نیز به خاطر آفرینش و ساختار وجودی که دارند، اشرف مخلوقات باشند. حال آنکه در نگاه قرآن کریم تنها منشأ فضیلت، عبودیت است که هدف اصلی آفرینش نیز محسوب می گردد. به همین دلیل فرقی میان جن و انس و مرد و زن نیست. افزون بر این چون جن از حیث ساختار وجودی با موانع کمتری در مسیر بندگی رو به روست، می بایست در عبودیت پیشروتر از انسان باشد و البته اگر گمراه شود و مطیع ابلیس و نفس باشد، زودتر از انسان گرفتار مجازات و عقوبت خداوند خواهد شد. از این رو به جاست که در هر دو مقام، جن قبل از انس بیان شود.

نکته دیگر این که آیه شریفه «لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم اذان لایسمعون بها» بیانگر برهان جهنمی شدن بسیاری از انس و جن است. با این توضیح که آنها با از دست دادن تمام ابزار ادراکی خویش در اثر سوء اختیار خود، گرفتار دوزخ می شوند. زیرا آنان با فطرتی پاک و الهی آفریده شده اند و سرمایه های درک در وجود شان نهاده شده است. با این وجود با انتخاب و اختیار بد خود، فهمیدن، دیدن و شنیدن حقایق را از دست داده اند. هر

اهل تحقیق در تعریف آن گفته اند: «جن موجودی لطیف، مختار و دارای عقل و هوش بوده و از آتش آفریده شده است»^{۱۶} البته این معنا از برخی آیات قرآن نیز استفاده می شود؛ آنجا که به نقل گفته ابلیس پرداخته و می فرماید «خلقتنی من نار و خلقته من طین»^{۱۷}.

از این آیه دو نکته استفاده می شود: یکی آن که ابلیس معتقد است که وی با توجه به نوع آفرینش خود در مسیر بندگی و عبودیت با موانع کمتری روبرو ست. از این رو پیشروتر از آدم و همطراز با فرشتگان خواهد بود. دوم آن که او به دلیل آفریده شدن از آتش، خود را برتر از آدم دانسته است. البته ادعای برتری او نسبت به آدم مطابق اصول فضیلت نیست- زیرا در فرهنگ قرآن کریم، نوع خلقت موجودات و حسب و نسب، معیار فضیلت به شمار نمی روند و تنها عبودیت و تقوا ملاک فضیلت اند؛

به هر روی ادعای نخست او یعنی برتری در نوع آفرینش در قرآن کریم انعکاس یافته و ثابت است. لکن خداوند، ادعای متکبرانه وی را سرکوب کرده و آن را عامل هبوط و خروج ابلیس از جایگاه رفیعی دانسته است که در سایه عبودیت به وی عطا کرده بود. خداوند می فرماید: «فاهبط منها فما یكون لك أن تتكبر فيها فاخرج إناك من الصغیرین

چند دارای دل و چشم و گوش هستند. آری انسان اگر گرفتار گناه گردد، ابتدا دل او که محلّ درک حقایق است، دچار زنگار می شود و سپس بر اثر اصرار و تداوم ارتکاب گناه، به تمامی سیاه می گردد. در این هنگام، کارائی ابزار فهم نظیر دل و گوش و چشم از دست می رود، خوب را بد و بد را خوب درک می کنند و گوشه‌های نسبت به شنیدن حقایق، سنگین می شود. در مقابل، شنیدن سخنان باطل، گوش های او را نوازش می دهد و کار به جائی می رسد که پلیدی ها به صورت طبیات و پاکی ها جلوه می کنند و طبیات همچون خبائث در ذائقه وی آشکار می گردند.

در روایتی از وجود نورانی جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) آمده است: ما من عبد الا و فی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکته نکته سوداء فاین تاب ذهب ذلک السواد و این تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا^{۱۶} و هو قول الله عزوجل: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»^{۱۷} هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت می خواند) اگر مرتکب گناه شود در لوح سفیدش، نقطه

سیاهی پدید می آید که اگر توبه کند و از گناه برگردد محو می شود، و اگر بر گناه اصرار ورزد، گسترش می یابد؛ به طوری که تمام آن لوح سفید را می پوشاند و سیاه می کند؛ وقتی حال عبد به چنین وضعی دگرگون شد، هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد و این همان چیزی است که خدا در قرآن می فرماید: «هرگز آنطور نیست که اهل معصیت می پندارند بلکه زنگار گناهانی که انجام می دهند بر دل هایشان می نشیند.»

در نخستین مناجات از دعای خمسۀ عشر سید الساجدین (علیه السلام) نیز می خوانیم «و أمات قلبی عظیم جنایتی»^{۱۸} یعنی بزرگی جنایتیم (که هر گناهی جنایت بر نفس است) قلب مرا از بین برده است. آری این فرد به ظاهر انسان است و چشم و گوش و دست و پای انسان را دارد و از حیات نباتی و حیوانی بهرمند است ولی از حیات انسانی که به میزان درک او بستگی دارد، هیچ بهره ای نبرده است. در حقیقت مرده ای بیش نیست و او که به احسن تقویم آفریده شده است «لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم»^{۱۹} به پایین ترین مرتبه وجودی در عالم هستی سقوط می کند «ثمّ ردّناه أسفل سافلین»^{۲۰}

تحلیل دلایل تشبیه انسان به انعام

گفته شده که انعام از ماده نعم به معنای نرمی است و مراد از آن گاو، گوسفند و شتر است. وجه اطلاق آن به این دسته از حیوانات شاید به دلیل نرم شدن و مسخر گشتن جبلی آنها در برابر انسان است. حال پرسش اینجاست که چرا خداوند برخی از انسان ها و جن را که فاقد قدرت درک حقایق هستند، تنها به انعام و چهارپایان تشبیه کرده و نام سایر حیوانات را نیاورده است. در حالی که این قبیل انسان ها فقط ویژگی های موجود در چهارپایان را ندارند بلکه اوصاف سایر حیوانات نظیر درندگی و سبعت نیز در آنان به چشم می خورد.

مفسران فریقین در پاسخ به این سوال، توجیهاتی آورده اند که نیازمند تحلیل بیشتر است. از جمله علامه طباطبایی^{۲۱} در این باره آورده است: «تمتع به خوردن و شهوت جنسی نسبت به طبع حیوانی اقدم و اسبق است و جلب منفعت مقدم تر است از دفع ضرر و قوای دافعه غضبیه هم که در انسان به ودیعه گذاشته شده است به خاطر قوای جاذبه شهویه است و هدف نوع انسان به حسب حیات حیوانی اش در ابتدا به تغذی و تولید مثل تعلّق می گیرد که قوای دافعه را هم به منظور تحفّظ بر قوای شهویه و تأمین آن به کار می گیرد. بنابراین، این آیه جاری

مجرای آیه ۱۲ سوره مبارکه «محمّد» است
«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ
الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»^{۲۲}

مفسّر بزرگ استاد جوادی نیز در توجیه این تشبیه می نویسد: «تشبیه انسان تبهکار به انعام از این رو است که از سرمایه های فطری خود بهره نمی برد و حیات فقیهانه و سمیعانه و بصیرانه ندارد و مانند چارپایان گرفتار شهوت است، یعنی اگر کسی در راه شهوترانی وی مانع ایجاد کند، غضبناک می شود و فتنه انگیزی می کند، پس ریشه غضب بیشتر انسان ها شهوت است و چون اصل برای او تأمین لذّت است، قوّه دافعه را در خدمت نیروی جاذبه قرار می دهد»^{۲۳}

باید گفت هر دو استدلال تقریباً یک مطلب را بیان کرده اند که با قطع نظر از توجیه تشبیه در آیه شریفه به نوبه خود مطلب صحیحی است. لکن اینکه ما بگوییم اصل برای انسان تأمین لذت است و قوه دافعه در خدمت نیروی جاذبه است، گویا ارتباط چندانی با تشبیه انسان گمراه به «انعام» از میان سایر حیوانات ندارد. زیرا این اصل متصوّر تنها در انعام نیست که چنین تشبیهی را توجیه کند؛ بلکه در همه حیوانات اعمّ از انسان و غیر انسان چنان است. پس وجه اختصاص «انعام» در این تشبیه، می بایست امری غیر از این اصل باشد. از سوی دیگر

عبارت «اولئک کالأنعام» مترتب بر جمله وصفیه ای است که به تعلیل «لهم قلوب لا یفقهون بها...» اشاره دارد که به نوعی استدلال بر جهنمی بودن بسیاری از افراد جنّ و انس است. حال باتوجه به این سیاق، وجه تشبیه ممکن است عبارت از فقدان درک باشد که در چهارپایان و انسان های تبهکار مشترک است. چنان که بسیاری از تفاسیر فریقین بر آن تصریح کرده اند. براین اساس، آیه فوق بر مجرای آیه شریفه «و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع الادعاء و نداء صمّ بکم عمی لایعقلون»^{۲۴} جریان دارد نه آیه «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الأنعام...»^{۲۵} و گر چه تلذذ و تغذی وجه اشتراک دیگری است میان انسان های گمراه و چهارپایان ولی به نظر می رسد این امر نمی تواند در آیه فوق مد نظر باشد.

حال بر اساس آنچه گفته شد گویا وجه اختصاص انعام از سایر حیوانات به عنوان رکنی از ارکان تشبیه، مأنوس بودن مخاطبان قرآن با این دسته از حیوانات است. چه این که در این صورت، نبود درک در چهارپایان برای آنان وجدانی تر و آشکارتر خواهد بود.

تحلیل و تفسیر عبارت «بل هم اضل»

در تحلیل و تفسیر این بخش از آیه ابتدا می بایست به دو نکته توجه کرد:
نکته اول: راغب اصفهانی در کتاب

مفردات الفاظ القرآن آورده که «بل» حرف اضراب برای انتقال از غرضی به غرض دیگر است. چنان که در آیه شریفه «قد أفلح من تزکی و ذکر اسم ربّه فصلی بل تؤثرون الحیوه الدنیا»^{۲۶} به همین معناست. پس کلمه «بل» در آیه مورد بحث، برای انتقال از غرض تشبیه به موضوع اختصاص گمراهی به تبهکاران است.

نکته دوم: وزن «أفعل» در صورتی که در مقام مقایسه دو چیز با همدیگر قرار گیرد به معنای تفضیل می آید. در غیر این صورت در معنای تعیین به کار می رود. نظیر آنچه در قرآن کریم در باب ارث خویشاوندان از همدیگر آمده است: «اولوالاارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»^{۲۷} روشن است تقدم برخی از خویشاوندان نسبت به بعضی دیگر مانند تقدم فرزندان و پدر و مادر میت به نوه ها و برادران و اجداد او متعین است نه برتر، چنان که در آیات «ذلکم ازکی لکم و اطهر»^{۲۸}، «إن یکن غنیا أوفقیراً فالله أولی بهما»^{۲۹}، «ولالأخره خیر لک من الأولى»^{۳۰}، «وقال یا قوم هؤلاء بناتی أطهر لکم»^{۳۱} و در بسیاری دیگر از آیات قرانی برای تعیین به کار رفته اند نه تفضیل.

بر این اساس لفظ «أضل» در آیه شریفه برای تعیین است نه تفضیل. زیرا خداوند به حسب ظاهر می فرماید: انسان های تبهکار

مقایسه صحیح نیست، تفضیل بودن صیغه «أفعل» هم درست نخواهد بود. زیرا اساساً تفضیل بین دو فرد از یک نوع یا از یک صنف یا بین دو نوع یا دو جنس در یک ویژگی و صفت مشترک صورت می گیرد و نزد عرف مقبول به نظر می رسد. هر چند گاه مقایسه افراد دو نوع با یکدیگر مثل مقایسه هیکل انسان با کوه یا قد انسان با درخت چنار نیز در عرف پذیرفته نیست تا چه رسد به کلام وحی که از هر جهت به خصوص از حیث فصاحت و بلاغت بی بدیل و معجزه است. البته به کار رفتن تشبیه در موارد مذکور، متعارف است چنان که نظیر آن در قرآن به فراوانی آمده است. مثل تشبیه قلوب بعضی از اهل کتاب به سنگ (فهی کالحجاره أو أشد قسوه)^{۳۲} و تشبیهی که در آیه مورد بحث بین برخی از انسانهای تبهکار و حیوانات از آن جهت که هر دو در فقد قدرت درک، مشترکند به کار رفته است (أولئک کالأنعام)

به هر روی اینکه در برخی از تفاسیر واژه «أضلّ» را در فارسی به پست تر معنا شده صحیح نیست. در کتاب ارزشمند تفسیر تسنیم می خوانیم: « تشبیه تبهکار به حیوان، بلکه پست تر از آن سه مرحله دارد: نخست تبهکار شبیه حیوان و سپس واقعا حیوان می شود؛ آن گاه از این مرحله فرو می رود و پست تر از حیوان می گردد.....»^{۳۳}

به دلیل سوء اختیار خود مثل چهارپایان از نعمت درک محروم شده اند. این معنا از مقام تشبیه انسان ها به چهارپایان فهمیده می شود؛ لکن با کلمه «بل» از غرض تشبیه منتقل می شود به غرض اصلی. در واقع بیان تشبیه، مقدمه این مطلب است که: این انسان های تبهکارند که در اصل گمراه هستند نه بهایم، چون در حیوانات اساساً گمراهی معنا ندارد تا ما آن دو را با هم مقایسه کنیم و در نهایت تبهکاران را از چهارپایان گمراهتر بدانیم. زیرا گمراهی به معنی دور شدن و یا منحرف شدن یک موجود مختار از مسیری است که او را به هدف آفرینش می رساند. مختار بودن یک موجود به توانایی داشتن او بر ترک و انجام کار از روی اختیار و انتخاب است و انتخاب فعل یا ترک کاری از روی اختیار در صورتی معنا و مفهوم پیدا می کند که از سر آگاهی و علم باشد و این حقیقت در انس و جن وجود دارد ولی در حیوان نیست. چون حیوانات به حسب آفرینش خود، فاقد هر گونه شعوری هستند. سخن گفتن طوطی، یا اظهار علقه و آشنائی برخی حیوانات مانند سگ و اسب نسبت به صاحبان خود نیز از سر تقلید و انس گرفتن با آنان است نه درک و شعور. بنابراین مقایسه بین انسان و حیوان از این جهت به طور کلی منتفی است. پس چون

زیرا اولاد در لغت عربی معادل این معنا، «أذل» صیغه افعال از ماده «ذَلَّ» است نه «أضل» از ماده «ضاللت» ثانیاً این واژه از معنای تفضیل در اینجا منسلخ است.

توضیح این که وقتی مراد از صیغه تفضیل در این آیه و در برخی موارد دیگر، تعیین باشد از معنای تفضیل و برتری منسلخ خواهد بود. در باره چرایی استعمال صیغه تفضیل در آیه می توان گفت که ضرورت استعمال به حسب موارد مختلف است. مثلاً در مورد خدا وقتی گفته می شود: «اللهم اعلم» روشن است که مراد از آن، مقایسه علم خداوند با علم دیگران و در نهایت برتری علم او نیست. زیرا چنین قیاسی از آن جهت که علم او یک علم مطلق، غیر محدود و ذاتی است از اساس باطل است و نباید آن را با علم عالمان دیگر که علمشان اکتسابی و محدود است، مقایسه کرد. از این رو در آیه شریفه نه تنها شائبه مقایسه وجود ندارد که مشیر بر درست بودن مقایسه نیز هست. زیرا در آیه مورد بحث، استعمال صیغه تفضیل برای این نیست که بگوید انسان های تبهکار از حیوانات گمراهترند. چرا که این معنا با توجه به حقیقت حیوانات مطلقاً تحقق ندارد. بلکه این انسان است که گرفتار ضلالت می گردد.

از سوی دیگر باتوجه به اینکه گمراهی

نیز چون هدایت دارای مراتب است؛ شاید اشاره آیه به کسانی است که تمام ابزار و قوای درک خود را در اثر اصرار بر گناه از دست داده اند و همچون حیوانات فاقد شعور و درک حقایق هستند. اینان در مقایسه با افراد دیگر که قوه ای از درک را دارند و تمام ابزار آن را از دست نداده اند گمراهترند. ادامه آیه که می فرماید «اولئك هم الغافلون» نیز مؤید این مدعاست. زیرا غافل کسی است که از وقایع پیرامون خود و یا از حقیقت آنها بی خبر است و چون انسان های گمراه از ندهای رحمانی و هدایتگرانه انبیاء الهی و از حقیقت آنها بی خبرند بلکه آن را همچون حیوانات بیشتر از یک صوت متوجه نمی شوند غافل هستند» و مثل الذین كفروا كمثل الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دَعَاءً وَنَدَاءً صَمٌّ بِكَمِّ عَمِي فَهَمٌّ لَا يَعْقِلُونَ»^{۳۴} مثل کافران در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن چون حیوانی است که آوازش کنند و از آن آواز معنایی درک نکرده و جز صدایی نشوند کفار هم از شنیدن و دیدن حق، کر و گنگ و کورند، پس آنان تعقل نمی کنند. بنابراین مشارالیه «اولئك» همان مرجع ضمیر «هم» در «بل هم اضل» است و افراد غفلت زده همان گمراهانی هستند که فاقد قدرت درک و ابزار آن به طور مطلق اند.

نتیجه گیری

از نعمت درک محروم شده اند. این معنا از مقام تشبیه انسان ها به چهارپایان فهمیده می شود؛ لکن با کلمه «بل» از غرض تشبیه منتقل می شود به غرض اصلی. در واقع بیان تشبیه، مقدمه این مطلب است که این انسان های تبهکارند که در اصل گمراه هستند نه بهایم، چون در حیوانات اساساً گمراهی معنا ندارد تا ما آن دورا با هم مقایسه کنیم و در نهایت، تبهکاران را از چهارپایان گمراهتر بدانیم. زیرا گمراهی به معنی دور شدن و یا منحرف شدن یک موجود مختار از مسیری است که او را به هدف آفرینش می رساند. مختار بودن یک موجود به توانایی داشتن او بر ترک و انجام کار از روی اختیار و انتخاب است و انتخاب فعل یا ترک کاری از روی اختیار در صورتی معنا و مفهوم پیدا می کند که از سر آگاهی و علم باشد و این حقیقت در انس و جن وجود دارد ولی در حیوان نیست. چون حیوانات به حسب آفرینش خود، فاقد هر گونه شعوری هستند.

پی نوشت:

- ۱- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۵۵.
- ۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۷۹؛ العین، ج ۸، ص ۱۹۳؛ مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۰۸.
- ۳- مفردات راغب، ص ۳۲۷.
- ۴- الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۴۳؛ تاج العروس، ج ۱۷، ص ۶۹۶.

شناسایی ویژگی های انسان از دیدگاه قرآن، همواره مورد توجه اندیشمندان اسلامی و به ویژه مفسران بوده است. بر این اساس آن چه از بررسی آیه شریفه ۱۷۹ سوره مبارکه اعراف و دقت در آن حاصل آمد آن است که

اولاً: اصالت تأمین لذت برای انسان و نقش قوه دافعه در نیروی جاذبه، ارتباطی با تشبیه انسان گمراه به انعام و چهارپایان ندارد و خصوصیتی به آن نمی بخشد.

ثانیاً: عبارت «اولئک کالأنعام» مترتب بر جمله وصفیه است که به تعلیل «لهم قلوب لا یفقهون بها....» اشاره دارد و به نوعی مستند جهنمی بودن بسیاری از جن و انس است. بر این اساس وجه شبه مذکور، با توجه به سیاق آیه عبارت از فقدان درک است که چهارپایان با انسان های تبهکار در آن مشترک هستند و آیه بر مجرای آیه شریفه «و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع الادعاء و نداء صم بکم عمی لایعقلون»^{۲۴} قابل تحلیل است نه آیه «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الأنعام»^{۲۵}..

ثالثاً: لفظ «أضلّ» در آیه شریفه برای تعیین است نه تفضیل. زیرا خداوند به حسب ظاهر می فرماید: انسان های تبهکار به دلیل سوء اختیار خود مثل چهارپایان

۵- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۸۵؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۱۵.

۶- الذاریات / ۵۶.

۷- حدید / ۹؛ فرقان / ۵۰؛ هود / ۱۱۸ و ۱۱۹.

۸- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۵، ص ۱۱۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۴۰۸.

۹- مغنی الادیب، ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۰- قصص / ۸

۱۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۲.

۱۲- تفسیر تسنیم، ج ۳۱، ص ۲۳۲.

۱۳- مقاله «جَنّ، حقیقت و ویژگیها»

۱۴- اعراف / ۱۲

۱۵- اعراف / ۱۳

۱۶- الکافی، ج ۵، ص ۱۲۶.

۱۷- مطففین / ۱۴

۱۸- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات اولی (مناجات التائبین)

۱۹- تین / ۴

۲۰- تین / ۵

۲۱- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۷۸.

۲۲- محمد / ۱۲

۲۳- تفسیر تسنیم، ج ۳۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹

۲۴- بقره / ۲۴

۲۵- محمد / ۱۲

۲۶- اعلیٰ / ۱۴- ۱۶

۲۷- انفال / ۷۵

۲۸- بقره / ۲۳۲

۲۹- نساء / ۱۳۵

۳۰- اعلیٰ / ۱۷

۳۱- حجر / ۷۱

۳۲- بقره / ۷۴

۳۳- تفسیر تسنیم، ج ۳۱، ص ۲۴۱

۳۴- بقره / ۱۷۱

